

آیین نگارش و سرایش؟ یا سندی سواد؟

سید حسن امین

□ گفتار حاضر نقدی است بر کتاب «آیین نگارش و سرایش»، پژوهش و نگارش جناب آقای محمداقبر صدرا، از انتشارات انجمن فرهنگی - ادبی امیرکبیر. انجمن امیرکبیر (انجمن اراکی‌های مقیم تهران) یکی از پررونق‌ترین انجمن‌های فرهنگی و ادبی موجود در تهران است و نویسندگی محترم این کتاب هم، با همکاری اعضای هیأت مدیره، مجری نشست‌های ماهیانه‌ی آن انجمن است. مزایای انجمن‌های ادبی به طور عام و خدمات مدیر و هیأت مدیره‌ی انجمن امیرکبیر به طور خاص به جای خود، مشکور است اما کتاب حاضر که از طریق آن انجمن منتشر شده است، مملو از اغلاط املائی و انشایی و شکلی و محتوایی است که به حکم آن که «برعکس نهند نام زنگی کافور»، با عنوان «آیین نگارش و سرایش» از طرف آن انجمن در سال ۱۳۸۸ در ۲۲۴ صفحه منتشر شده است. ما ضمن احترام به خدمات افراد و مجامع، از باب نقد و بررسی، نیک و بد کتاب‌های ادبی را می‌سنجیم. خوبی‌ها را تقدیر و تحسین می‌کنیم و

نادرستی‌ها و اشتباه‌ها را تذکر می‌دهیم و بر همین اساس، در این مقاله تعدادی از اشتباهات بین این کتاب پرغلط را در صد صفحه‌ی اول آن، در این‌جا ذکر می‌کنیم و اشتباهات ۱۲۴ صفحه‌ی بعد این کتاب را به مجالی دیگر وامی‌گذاریم. امیدواریم این خدمت ادبی نقادانه به سود جامعه و نیز مؤلف (برای تصحیح اغلاط در چاپ‌های بعدی) باشد.

۱- در اولین سطر اولین صفحه‌ی کتاب (قبل از فهرست) که پیشگفتار مؤلف است، کلمه‌ی «طربناک»، «تریناک»! چاپ شده است. سالی که نکوست از بهارش پیداست. عجب آن‌که هنگامی‌که من این اشتباه را توسط دوست مشترک ارجمندمان آقای رضا فاضلی به استحضار مؤلف گرامی رساندم، در مقام دفاع از املاء خود به ایشان گفته بودند که: به قول استادان باید در فارسی هر جا که «ت دسته‌دار» هست، با «ت نقطه‌دار» نوشت!

پرسشی که به ذهن هر خواننده‌ی آگاه می‌رسد، این است که چگونه چنین شخص محترمی که طربناک را «تریناک» می‌نویسد، به خود اجازه

می‌دهد که در یک کتاب دوست صفحه‌ی در پنج زمینه‌ی تخصصی متفاوت، یک‌جا، خوانندگان را راهنمایی کند! یعنی:

- ۱- آیین نگارش
 - ۲- آیین سرایش
 - ۳- روزنامه‌نگاری و گزارشگری
 - ۴- بررسی شعر معاصر
 - ۵- دستور زبان فارسی
- ناتوانی مؤلف به حدی آشکار است که حتی اولین کلمه‌ی کتاب، یعنی همان کلمه‌ی اول عنوان کتاب در روی جلد کتاب و در صفحه‌های اول و دوم کتاب را، به غلط «آئین» نوشته است، حال آن‌که چون این کلمه، فارسی‌ست و در زبان فارسی همزه وجود ندارد، املائی صحیح این کلمه «آیین» است نه «آئین».

حالا به ترتیب، صفحات دیگری از کتاب را مرور می‌کنیم.

- ۲- در صفحه‌ی ۱۱ (پاورقی ۱) نوشته‌اند: «شاهد زنده [کذا] برای این مدعا را ذیلاً [کذا] ملاحظه فرمائید در یک هفته‌نامه که لااقل چند نفر نویسند و اهل ادب آن را اداره می‌کنند دوبیت زیر [کذا. را؟] به‌عنوان رباعی

ذکر کرده‌اند که با وجود آن که از نظر قافیه هم درست نیست، تنظیم کننده و به اصطلاح امروز ویراستار هم نمی‌دانسته که رباعی دارای وزن مخصوص است... رباعی نیز از ملای روم است که وزن آن نیز در متن آمده است: رومی نشد از سرّ علی کس آگاه / آری نشود کس آگه از سرّ اله / یک ممکن و این همه صفات واجب / لاحول و لاقوه آلا بالله»

نویسنده‌ی محترم نه تنها چندین اشتباه در انشاء و سجاوندی عبارتهای بالا مرتکب شده، بلکه از جهت محتوایی هم غلط فاحش در انتساب این رباعی معروف به مولانا مرتکب شده است. مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، به یقین تخلص «رومی» نداشته است. این رباعی هم به طور قطع، سروده‌ی مولانا نیست. به علاوه محتوای این رباعی با اندیشه و تفکر مولانا به کلی معارض و متضاد است! آخر از میان این همه مولوی‌شناس و مثنوی‌پژوه کدام کس تاکنون تخلص «رومی» را برای مولانا قبول کرده؟! نویسنده‌ی محترم همین انتساب غلط این رباعی به «ملای رومی علیه الرحمه» را دوباره در صفحه‌ی ۷۵ کتاب خود تکرار کرده است.

۳- نویسنده‌ی محترم در آخرین سطر صفحه‌ی ۱۲ کتاب خود با امضای «مؤلف: محمدباقر صدرا» اظهار فضل فرموده و در نقل عبارتی عربی نوشته است: «من لم یدرک کله لم یترک کله»!! یعنی در ذکر یک جمله‌ی مشهور، سه غلط فاحش مرتکب شده و معلوم است که این‌ها

نمی‌تواند غلط چاپی باشد.

۴- در سطر هشتم از صفحه‌ی ۱۵ در شعر «حرام دارم من» اولاً، کلمه‌ی من، زاید است و موجب اختلال وزن می‌شود و ثانیاً، فعل صحیح، «دانم» است، نه «دارم». عبارت صحیح و صحیح عبارت این است:

حرام دانم از دیگران سخن گفتن
که چون حدیث تو گویم سخن دراز کنم

۵- در سطر نهم در همان صفحه‌ی ۱۵، اصطلاح «اطناب مخّل» غلط است و صحیح آن «اطناب مملّ» است در برابر «ایجاز مخّل».

۶- در سطر دهم در صفحه‌ی ۲۵، عبارت معروف سعدی را با تصرّفی مفتضحانه چنین نقل کرده‌اند که «سنگ‌ها را بسته‌اند و سنگ‌ها را رها کرده‌اند!» صحیح آن، در باب چهارم گلستان چنین است: «سگ را گشاده‌اند و سنگ را بسته!» (گلستان، چاپ دکتر حسن انوری، ص ۱۹۲)

۷- در سطر بیست و یکم از صفحه‌ی ۲۷، جمله‌ی «اگر کلمه‌ی مرکب‌ی بنویسیم، «مد» آن را حذف می‌کنیم» از جهت نحوی غلط است. صحیح آن باید چنین باشد: اگر کلمه‌ی مرکب‌ی را که جزء آن با «آ» شروع می‌شود، بخواهیم پیوسته بنویسیم، «مد آن» را حذف می‌کنیم.

۸- در سطر آخر صفحه‌ی ۲۳ نوشته‌اند: «به کارهای گران مرد کارآزموده [کذا!] فرست». باز قابل قبول نیست که تأییبست و حروف‌نگار کتاب، مسؤل این اشتباه باشد و «کار دیده» در ضرب‌المثل معروف شعر سعدی را به «کارآزموده» تغییر داده باشد. معلوم

است که این تصرّف ناروا نه تنها خلاف امانت است بلکه در نتیجه‌ی آن، وزن به کلی اختلال پیدا می‌کند!

۹- در سطر دوم صفحه‌ی ۲۴ شعر دیگری را با تغییر «نیرزد» به «نشاید» چنان ضبط کرده‌اند که اگرچه وزن مختل نمی‌شود اما از جهت معنی دچار اشکال و اختلال جدی می‌شود:

به مردی که ملک سراسر زمین
نشاید!! که خونی چکد بر زمین

۱۰- در پاورقی صفحه‌ی ۳۳ در نقل شعر معروفی، سه غلط مرتکب شده‌اند؛ یعنی به جای کلمه‌ی «مرکز» به اشتباه «قطعه» و به جای کلمه‌ی «آن‌ها» به اشتباه «آن‌را» و به جای کلمه‌ی «بعد»، به اشتباه «پس» ضبط کرده است. صحیح آن شعر، این است: قافیه در اصل یک حرف است و هشت آن را تبع

چار پیش و چار پس، این مرکز،
آن‌ها دایره

حرف تأسیس و دخیل و ردف و قید، آن‌گه روی بعد از آن وصل و خروج است و مزید و نایره

۱۱- در سطر پانزدهم صفحه‌ی ۲۸، «ما می‌توانیم» با «توجه به مثال» بعدی غلط است و صحیح آن «ما نمی‌توانیم» است.

۱۲- در سطر چهاردهم صفحه‌ی ۲۹ «اصلاح» غلط و «اصطلاح» صحیح است.

۱۳- در صفحه‌ی ۴۴ غزل معروف «غمّت در نهران‌خانه‌ی دل نشیند» از طیب اصفهانی را به نام «طیب اصفهانی» ضبط کرده‌اند.

۱۴- در سطر ششم صفحه‌ی ۲۹،

به غلط نوشته‌اند «ضروری» غلط است؛ حال آن که صحیح است زیرا حرف «ی» در واژه‌ی «ضروری» یای نسبت است و از این باب در علم منطق در مبحث تصدیقات می‌گویند که هرگاه تصدیقی یقینی و لایتغیر و دائم از مقدمات برهان به دست آید، آن مقدمات «ضروری» است و انواع قضایای ضروری در منطق، بحث مفصلی است. هم‌چنین، در شرع می‌گویند که فلان عقیده از ضروریات دین یا ضروریات مذهب است و در مثل می‌گویند که هر کس یکی از ضروریات دین یا مذهب را انکار کند، کافر می‌شود.

۱۵- در سطر آخر صفحه‌ی ۲۹ معنی واژه‌ی «مزبور» را به غلط عیناً همان معنی واژه‌ی «مذکور» نوشته‌اند، در حالی که مزبور به معنی «نوشته شده» است و از زُبُر و زبور می‌آید و اختصاص به کلمه یا جمله‌ی مکتوب دارد و لذا اخص از مذکور است.

۱۶- در صفحه‌ی ۴۵، عبارتی منثور را به کلی غلط خوانده و به خلاف مقصود مؤلف ضبط کرده و نوشته‌اند: «حمد و سپاس پروردگاری را سزاست که خیمه‌ی مرصع افلاک را بی‌واسطه‌ی عروض به وسیله‌ی [!]

اسباب و اوتاد برافراشت [!]

محصول این بدخوانی و کج‌فهمی غلط فاحشی‌ست چون معنایش این می‌شود که سپاس خدا را که خیمه‌ی افلاک را بی‌واسطه‌ی عروض (= دیرک) ولی به وسیله‌ی!! اسباب (طناب‌ها) و اوتاد (میخ‌ها) بالا بُرد! ناقل محترم در این عبارت زیبا،

حرف اضافه‌ی «و» را ساقط کرده و بعد «بی‌وسيله» را ندانسته به «به‌وسيله» تبدیل کرده است. صحیح عبارت قطعاً این است که: «بی‌واسطه‌ی عروض و بی‌وسيله‌ی اسباب و اوتاد» برافراشت و گر نه مؤلف باید بفرماید که ريسمان‌ها و میخ‌هایی که خداوند برای بالا بردن آسمان استفاده کرده، کجاست؟

۱۷- در سطر پنجم صفحه‌ی ۴۶، کلمه‌ی «مصارع» غلط است. یعنی جمع مکسر مصرع، مصاریح می‌شود نه مصارع. من مخصوصاً به المنجد هم مراجعه کردم. دیدم در زبان عربی هم جمع مصرع فقط کلمه‌ی «مصاریح» آمده است، نه «مصارع». (المنجد، ذیل «صرع» چاپ ایران، ص ۴۲۲)

۱۸- در سطر هشتم صفحه‌ی ۵۶، شعری از همای شیرازی را غلط خوانده و «عین» را «بین» نوشته‌اند. صحیح بیت، این است:

کار ما عشق است و مستی، نیستی
در عین هستی

بگذرد از خودپرستی، هر که با ما

کار دارد

۱۹- در سطر هشتم صفحه‌ی ۵۸،

کلمه‌ی «ذوقافیتین» را «ذوقافیه‌تین»!!

نوشته‌اند و ندانسته‌اند که حرف «ت»

قبل از علامت تننیه همان حرف «ه»

آخر کلمه‌ی قافیه است!

۲۰- در سطر آخر همان صفحه،

در تعریف «ذویحربین»، فعل «بتوان»

را «به توان» نوشته است: «شعر را به

توان [کذا!!!] در دو بحر قرائت کرد.»

۲۱- در سطر دهم صفحه‌ی ۶۱

به اشتباه، تلمیح را به معنای «جرقه‌ی

آتش» ذکر کرده است.

۲۲- در سطر دوم از آخر همان صفحه این شعر معروف سعدی را به اشتباه چنین نوشته است:

روضه ماء و نهرها سلسال

دوحه سجع و طیرها موزون

در حالی که حرف «و» در هر دو مصرع زائد است و صحیح آن، چنین است:

روضه ماء نهرها سلسال دوحه

سجّع طیرها موزون

۲۳- در صفحه‌ی ۷۵، این رباعی

معروف خیام را غلط ضبط کرده یعنی

به جای کلمه‌ی «معنی»، واژه‌ی

«عالم» را در مصرع سوم آورده و لفظاً

و معنأ رباعی را خراب کرده است؛ ضبط

صحیح شعر این است:

در دایره‌ی کامدن و رفتن ماست

/ آن را نه بدایت نه نهایت پیداست /

کس می‌نزند دمی در این معنی راست /

کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست

۲۴- در سطر نهم صفحه‌ی ۹۱،

واژه‌ی «اعنات» را به اشتباه «اعناب»

ضبط کرده است.

۲۵- مؤلف محترم به اندازه‌ی

در کار تألیف بی‌احتیاط و بی‌انضباط

است که تمام مطالب صفحه‌های ۴۶

و ۴۷ کتاب خود را عیناً بدون یک

کلمه پس و پیش در رویه‌های ۹۷ و

۹۸ کتاب ناباب خود تکرار است! اما

جالب‌تر آن است که اغلاط هم عیناً

در هر دو بخش تکرار شده‌اند! در مثل،

در صفحه‌ی ۴۷ و نیز در صفحه‌ی ۹۸

آمده است که: بحر عروضی «در دو

بیت زیر نامبردار [!] شده‌اند.»

۲۶- در سطر بیستم صفحه‌ی ۱۰۲

کلمه‌ی بی‌معنی به شکل «منسوح»

ضبط شده است و البته مقصود «منسرح» بوده است.

۲۷- در سطر هشتم صفحه‌ی ۱۱۰ شعری ضبط شده است که نه تنها از جهت وزن اختلال دارد بلکه هیچ معنی محصلی هم به دست نمی‌دهد:

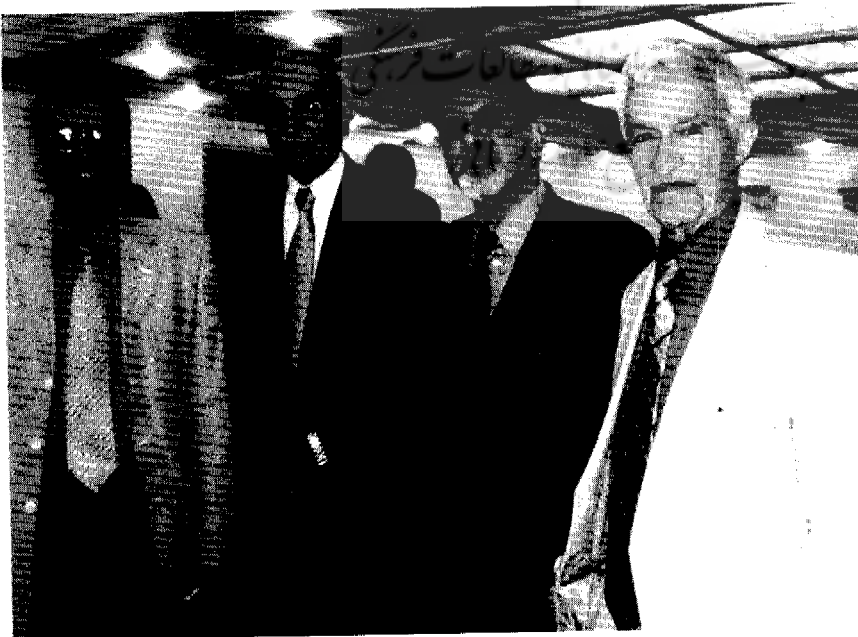
چه به وفا پسری به سزا صنمی
گه به زبان ناوری که تو چرا به
غمی
۲۸- بنده، اشتباهات دیگر متعدد و مکرر املائی و انشایی مؤلف محترم را در صفحات بعدی کتاب و مخصوصاً اغلاط فاحش او را در زمینه‌های تخصصی‌تر عروض و دستور زبان به مجالی دیگر و مقاله‌ی دیگر واگذار می‌کنم و فقط به بی‌سوادانی که برای کسب شهرت و اعتبار می‌خواهند از سفره‌ی گسترده‌ی ادبیات فارسی، اشتباهات خود را سیر کنند، می‌گویم: رحم اللهم امرء عرف قدره و لم يتعد طوره.
جالب آن است که چنین مؤلف

محترم با این درجه از سواد، دیگران را «بی‌سواد» خوانده و نسبت به مدیران مجلات و شاعران معاصر چنین اظهار عقیده کرده است:

«در این زمان که شعر نو پا به عرصه‌ی وجود گذاشته است، هر آدم بی‌سواد و مهمل‌سرا، قطعه‌ی بی‌سلیقه و فکر خودش به مردم عرضه می‌کند و مدیران مجلات هم که از خود او [هر شاعری که شعرش در مجلات چاپ می‌شود!] بی‌سوادترند و در حقیقت از همان قماش هستند [کذا!] اقدام به چاپ آن می‌کنند بدون آن که از آن هذیان‌گوی سازنده، یک کلمه بتوانند ترجمه [کذا!] و یا تفسیر کنند...» (صفحه‌ی ۱۷۳)

مؤلف محترم در این پاراگراف، علی‌الاطلاق همه‌ی مدیران مجلات ادبی (یعنی امثال بنده‌ی معلم شصت ساله) را بی‌سواد دانسته بلکه ما را از همه‌ی «شاعران بی‌سواد» که شعرشان در مجله چاپ می‌شود، بی‌سوادتر خوانده

است!! مؤلف باسواد! در متن هم گاهی به اشعار شاعران شش کلاسه‌ی ابتدایی مثل مرحوم ژولیده‌ی نیشابوری استشهاد کرده است؛ به این معنی که دانشجویان و دانشگاهیان از این پس باید به‌جای فردوسی و سعدی، نگارش و سرایش را از بی‌سوادترین‌ها بیاموزند! اگر نویسنده‌ی محترم این بی‌سوادی را به دیگران اعم از مدیران مجله‌های ادبی و شاعران معاصر نسبت نداده بود، من با رعایت احتیاط و اعتدال، در عنوان مقاله از عبارت «سند بی‌سوادی» استفاده نمی‌کردم اما وقتی می‌بینم که سکوت اهل علم کار را به آن‌جا کشانده است که بی‌سوادان دعوی استادی می‌کنند و دانشمندان را به بی‌سوادی متهم می‌کنند، چاره جز بیان واقعیت و نقد عالمانه‌ی کتاب نمی‌بینم. روزگار غریبی‌ست. اشخاص بی‌سواد و کم‌سواد، به کم‌تر از القاب «استاد» راضی نیستند و به استادان تهمت بی‌سوادی می‌زنند. ■



اخلاق پزشکی
در فرهنگ ایران:
سخنرانی
پروفسور سید حسن امین
در سالن اجتماعات
بیمارستان مدائن
در دوم تیر ۱۳۸۹
از راست:
دکتر عبدالحمید حسابی
پروفسور سید حسن امین
دکتر عباس هنربخش و یکی
دیگر از پزشکان شاعر ادیب
معاصر، پس از انجام سخنرانی.